

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

حمید عطاء

۲۲ نومبر ۲۰۱۱

عدد ۳۹،

## حروف ابجد و تقوای بزرگان! ملت

یاد واره : قضیه بدنامی! شماره ۳۹ گرچه در هفته گذشته توسط (باتأسف) اعضای لویه جرگه انعکاس وسیع یافت، اما آنچه مرا علاقه مند به نوشته زیر ساخت، خبری بود در بی بی سی فارسی در رابطه به این موضوع که در آن خواسته بودند تا تاریخ این عدد "رسواشده خاص وعام" را روشن سازند و آن این که خانه کدام آدم خراب دارای شماره ۳۹ بود! ولی آنچه را من در این مورد خیلی ها قبل می دانستم خواستم با کسانی که علاقه داشته باشند شریک سازم.

حروف ابجد همان حروف هجاء عربی است که برای هر حرف از این حروف ۲۸ گانه قیمتی یا شماره ای را تعیین کرده اند که هر یک از آنها معنی یک عدد مشخص را می دهد. این الفباء که ترتیب آن با ترتیب الفبای معمول فرق دارد؛ استفاده از این حروف اکنون کمرنگ بوده در حالی که در قرون سابقه غالباً برای ثبت تاریخ یک واقعه و پیش آمدی حروف ابجد مورد استفاده قرار می گرفت. مثلاً در گذشته ها با انشاد پارچه شعری تاریخ تولد، وفات، تاج پوشی و سلطنت فتوحات و امثال اینها را در یک مصرع (غالباً آخرین مصرع) و یا در یکی دو کلمه مصرع، تاریخ وقوع آن واقعه را با ترکیب حروف مناسب به صورت مدح، (اگر شاعر نسبت به واقعه و افراد ذیدخل در آن واقعه نظر مثبت می داشت)، و یا هم ضمن یک جمله مذموم (اگر شاعر در رابطه به صاحب آن واقعه نظر منفی می داشت) آن واقعه را ثبت می نمود.

چنانچه به خاطر تسلسل در نوشته، عده ای از نویسندگان که با حروف الفبای عربی می نویسند از ترتیب حروف ابجد برای تعدد تسلسل نوشته شان به عوض اعداد (۱-۲-۳ ...) استفاده می کنند، مثلاً ا-ب-ج-د-ه ...

ترتیب حروف ابجد با ترتیب حروف الفبای عادی اختلاف دارد به نوعی که این حروف از همزه - ء (مشهور به الف) شروع و به حرف غین - غ تمام می شود. در حالی که حروف الفبای هجاء از همزه (یا الف) شروع و به حرف "ی" ختم می شود.

ترتیب حروف ابجد به این شکل است: الف (همزه)، ب، ج، د، ه، و، ز، ح، ط، ی، ک، ل، م، ن، س، ع، ف، ص، ق، ر، ش، ت، ث، خ، ذ، ض، ظ، غ. و اعداد ۱ تا ۱۰۰۰ را به این بیست و هشت حرف تقسیم کرده اند به گونه ذیل:

غ	ظ	ض	ذ	خ	ث	ت	ش	ر	ق	ص	ف	ع	س	ن	م	ل	ک	ی	ط	ح	ز	و	ه	د	ج	ب	ا	الف
۱۰۰	۹۰	۸۰	۷۰	۶۰	۵۰	۴۰	۳۰	۲۰	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰

این حروف را در کلماتی با حفظ ترتیب آن چنین جمع کرده اند:

### أبجد - هوز - حطی - کلمن - سعفص - قرشت - ضظغ

باید توجه داشت که حرف همزه (ء) و ألف (ا) یکی حساب شده و هرکدام عدد ۱ را نشان میدهد.

حروفی که در اصل تکرار اند ولی به یک حرف نوشته می شوند و توسط علامه شد (-) مشخص می گردد حالت ظاهری آن مد نظر گرفته شده یک حرف به حساب می آید. مثلاً حرف "ب" در کلمه **صَبَّار** به معنی خیلی صبر کننده، که در اصل دارای ۵ حرف است: «ص - ب - ب - ا - ر» اما بعد از ادغام **ب** اولی ساکن در **ب** دوم مفتوح، در نوشته به شکل یک حرف در آمده و با علامه شد (-) بر بالای آن مشخص می گردد. بناءً وقتی کلمه **صَبَّار** را به حساب ابجد شماره گذاری می کنیم چنین نتیجه می دهد: ص=۹۰، ب=۲، الف=۱، ر=۲۰۰. که مجموع آن می شود = ۲۹۳. بناءً، در قیمت دادن به حروف به حساب ابجد تنها حروفی که در نوشته آمده است قابل اعتبار شناخته شده است.

همانگونه که در بالا گفته آمد، از این شیوه در زبان فارسی خیلی استفاده صورت گرفته است طوری که شاعر ضمن مدح و یا ذم فرد مرتبط به یک واقعه آن واقعه را در لابلای حروف ضمن قصیده ای یا رباعی و دوبیتی ثبت و راجستر می نمود.

حافظ شیرازی در رثای شیخ بهاءالدین قاضی عصر شاه شجاع قطعه شعری سروده اند که تاریخ وفات شیخ را در آن به حروف ابجد درج نموده است:

بهاء الحق والسیدین طاب مثواه	إمام سنّت و شیخ جماعت
چو میرفت از جهان این بیت میخواند	بر اهل فضل و ارباب براعت
به طاعت قرب ایزد میتوان یافت	قدم درنه گرت هست استطاعت
بدین دستور تاریخ وفاتش	برون آر از حروف <b>قرب طاعت</b>

ق = ۱۰۰ + ر = ۲۰۰ + ب = ۲ + ط = ۱ + ۹ = ۱ + ع + ۷۰ = ت = ۴۰۰ جمع آن برابر به ۷۸۲ می شود تاریخ وفات شیخ بهاء الدین را می رساند.

گاهی هم می شود که عده ای یک کلمه زشت را به حساب ابجد به یک رقم عددی در می آورند و زمانی که خواسته باشند طرفی را ذم کنند به جای آن کلمه زشت، قیمت عددی آن را به حساب ابجد ذکر می کنند که یکی از اهداف آن اینست که هم طرف مقابل را ذم و توهین کرده باشند و هم راه گریزی برای خود بگذارند تا اگر مورد سوال قرار گرفتند بگویند که من تنها شماره یا عددی را ذکر کرده ام! منکه دشنامی نداده ام.

روی این مفکوره کلمه {دله} که مرکب از: د = ۴ + ل = ۳۰ + ه = ۵ می باشد، مجموع آن عدد { ۳۹ } را تشکیل می دهد. که عده ای آنرا تعبیری زشت می دهند.

اما کلمه { دله } چه معنی را افاده می کند؟.

طوری که فرهنگ عمید آنرا بیان کرده است؛ دو معنی می دهد.

۱ - وقتی از کلمه دله اسم مراد باشد نام حیوانی است وحشی و گوشت خوار که پوستش را به خاطر گرم بودن در هوای سرد، برای استر لباس استفاده می کنند، نام دیگر این حیوان گربه صحرائی است.

۲ - وقتی از کلمه دله صفت مراد باشد به مفهوم چشم چران، ولگرد، چشم گرسنه تعبیر می شود.

در افغانستان این کلمه را به خاطر دشنام دادن به طرف دیگری استعمال می کنند، که شاید روی همین اصل در بین مردم عدد ۳۹ که مجموع قیمت حروف ابجدی کلمه دله می باشد، شماره زشت تلقی می شود.

در میان عرب زبانان کلمه {دله} اسمی است برای ظرفی (چاینگ) که در آن کافی عربی را تهیه کرده و برای افراد از آن در پیاله های مخصوص می ریزند. چنانچه یکی از بزرگترین مؤسسات خدماتی و تجاری خلیجی به نام " شرکت دله " نام گذاری شده است.



دله مخصوص کافی خوشمزه عربی

اگر از مسائل کوچه و بازار خود را دور کنیم!، سؤالی پیش می آید که چرا یک عدد که در میان اعداد دیگری قرار دارد و توسط خود ما از آن تعبیر نادرستی می شود، منفور باشد؟!.

و این که چرا دولت زیر خرافات یک عده افراد کم معرفت که یقیناً روح کوچه بازاری دارند خم می شود؟ و حتی از تسلسل شمارش، یک عدد را بیرون می کند؟ مگر در اینجا هم بهانه حقوق بشر و آزردن قوتهای بزرگ جهانی رامی آرند؟!.

خوب قبول کردیم که درجائی عدد ۳۹ در تسلسل اعداد وجود ندارد و بعد از عدد ۳۸ مستقیم به شماره ۴۰ می‌رسیم، مگر از نگاه منطق عددی و ترتیب آن، عدد ۴۰ همان عدد ۳۹ نیست که از نوشتن آن و یا نطق آن اِباء ورزیده شده است؟، قطعاً که همان است و لو که شکلش را دور کرده اند.

اگر ما زیر تأثیر چنین خرافه گرائی‌ها برویم پس عدد ۸۰۰ را نیز از بین اعداد حذف کنیم چون کلمه "خر" به حساب اجد عدد ۸۰۰ را افاده می‌کند. یا عدد ۱۵ که به حساب اجد جمع شماره های حروف کلمه "دزد" می‌باشد. یا هم کلمه "حرامی" (نسبت به حرام) که حساب عددی حروف اجدی آن ۲۵۹ می‌شود، باید به این اتهام! این عدد از قطار اعداد خارج شود و اگر کسی در طیاره یا سالونی چون تیاتر و سینما در چوکی ۲۵۹ نشست، حرام خور و پرورده شده از حرامش باید گفت؟!،

از جمله برای این گونه مردان که صفت مرد بودن را برای خود کمال شرف می‌دانند عدد ۵۷ را باید اعدام کرد؟!، چون کلمه زن به حساب اجد عدد ۵۷ را تشکیل می‌دهد، و اینگونه افراد که از موصوف شدن به این صفت می‌گریزند در چوکی یا اطاق ۵۷ جا نمی‌گیرند.

به این منوال می‌توان اعداد مختلفی را در قالب کلماتی از طریق حروف اجدی در آورده و یکی پی دیگری آن اعداد را از تسلسل شمارش بیرون کرد! در اینصورت شاید به جا باشد که به جای اعداد در پلیت شناسائی موترها یا دروازه اطاقها نام یا عکس انواع خوراکی‌های خوش مزه را بگذاریم تا ذوق منحط و کوچه بازاری نه تنها خدشه دار نشود بلکه با دیدن آن نامها اشتهای بسته‌شان بیشتر باز شود!.

چون یک‌عده مردم در هر خصلت منفور و عادت موهوم فورا و بدون اندک درنگی نام اسلام را ضمیمه آن می‌کنند و آن را نتیجه تعالیم اسلامی می‌دانند، برای این که در این مورد کمی عجله نکنند، باید بگویم که چنین افکار نادرست تنها در بین افغانها و یا مسلمانان محصور نیست، که در اروپای مدرن و غیر اسلامی هم از چنین تعبیرات زشت وجود دارد، مثلاً عدد ۱۳ را منحوس دانستن! تا حدی که هنگام سفر با یکی از شرکتهای هوایی اروپائی متوجه شدم که در تسلسل چوکی‌ها بعد از عدد ۱۲ مستقیماً عدد ۱۴ را نوشته بودند، و یا این که از شکل عدد ۶۹ (در شکل لاتینی آن) عده ای تعبیر خاصی می‌کنند. پس اگر چند نفری گفتند ما از تعامل با عدد ۶۹ دوری می‌کنیم یا عدد ۱۳ را نمی‌خواهیم داشته باشیم، مراجع دولتی و مؤسسات باید این اعداد حذف کنند!.

قبول کردن چنین تعبیرات کار نامعقولی خواهد بود، زیرا در امتداد این اعداد سیاه بخت، اعداد زیادی را قطار خواهند کرد چون تمام کلمات زشت و ناپسند را از طریق اجد به اعداد مشخصی تعبیر خواهند کرد و در آنصورت ... در آنصورت باید نفرین بر کسی که اعداد را بار اول تقدیم مدنیت انسانی کرد، و یا آنکسی که بار اول حروف اجدی را پیشکش کرد و یا هم بر هر دو لعنت و نفرین بفرستیم که چیز خوبی را به مردم یاد نداده اند؟!.

در رابطه به چنین خرافه پسندی قصه ای ساخته اند که نمایانگر اندازه عقل و فکر عده ای می‌باشد، گویند :- انگلیس‌ها می‌خواستند شهری را اشغال نموده و آنرا جزء مستعمرات خود داشته باشند، چون از نتیجه آن اطمینان کامل نداشتند، لذا بزرگان سیاسی و نظامی انگلیسی با هم جمع شدند و بعد از مشوره و بحثها به این نتیجه رسیدند باید یک دروغ به اصطلاح شاخدار را در بین مردم پخش کنند، اگر مردم آن را پذیرفتند آنگاه با شایعه اخبار دروغین می‌توانند آن شهر را برای دایم زیر کنترل خود داشته باشند.

قرار بر این گذاشتند که دو سه نفر مزدور شان داخل آن شهر شده و شایع سازند که از میان شکم مرغی ماری زنده بیرون شده است!.

این خبر آهسته آهسته در بین مردم به حدی تطور و رشد کرد که عده ای از دروغگویان دعوای مشاهده آن را نموده می گفتند که من خودم حاضر بودم که ماری زنده از شکم مرغی بیرون شد... .  
وقتی این اخبار به گوش انگلیس ها رسید تصمیم حمله بر آن شهر را گرفته و پلان جنگی شان را تهیه کرده و با انتشار شایعات توانستند آن شهر مقاوم را به آسانی تصرف کردند.  
این قصه در قسمت بعضی افراد واقعا تطابق پیدا می کند. اما چرا آنهایی که خود را چیز فهم می دانند دنباله رو چنین افرادی شده حرفشان را می پذیرند؟.

حمید عطاء